



## • توسعه اقتصادی و جهان بینی ما •

• علی رضاقلی •

پاره ای از ملت‌ها نوعی مناسبات ایجاد می‌کنند تا در نتیجه، ضمن تامین نیازهای مادی و معنوی خود، بتدریج به سطح بالائی از رفاه اجتماعی دست یابند. به زبان دیگر، مازادی داشته باشند و برای توسعه آینده، سرمایه گذاری کنند و به زبان اقتصاددان‌ها رشد سالانه اقتصادی داشته باشند.

بعضی از ملت‌ها از خلال تاریخ اجتماعی خود آموخته‌اند تا زندگی در حد «تعادل معیشتی» یعنی بخور و نمیر داشته باشند، و در صورت ضرورت به «هزینه دیگران» زندگی کنند. این شیوه اخیر را یا از راه غارت دیگران سامان می‌دهند، یا از راه گدائی به دست می‌آورند، یا آن‌طور که در این اواخر دیده شده به اتکاء منابع تمام شدنی ملی - مثل نفت - و به فروش رساندن آن سامان می‌دهند.

تاریخ ایران به ما می‌گوید که ویژه گی غالب و تیپ ایده آل اقتصاد ما از زمان‌های دور، «قبیله‌گی - غارتی» بوده است که این نوع مناسبات اقتصادی در حالی که در حد تعادل معیشتی یا بخور و نمیر بوده، در عین حال در سر فصل‌های بسیار مهم تکراری تاریخ و همچنین در دوران‌های عادی، حالت

«سرمایه برداری» از کلیه عوامل تولید را نیز داشته که با شیوه غارتی آن را سامان می‌داده است. البته این نوع نظام اقتصادی، متناظر با نظام سیاسی خود کامگی ایرانی بوده که هر دو به آسانی نیازهای متقابل یکدیگر را برمی‌آورده‌اند. و از طرف دیگر این هر دو، با فرهنگ مذهبی آغشته به الگوهای فکری اشعری - عرفانی (متصوفه) سیراب می‌شده و مورد پشتیبانی قرار می‌گرفته است، و این روند ادامه پیدا می‌کند تا این که ما با فرهنگی دیگر (فرهنگ صنعتی غرب) برخورد می‌کنیم که از نظر اقتصادی، سیاسی و فرهنگی با فرهنگ ما تفاوت‌های چشمگیر داشته و از توانایی مادی ویژه‌ای برخوردار است.

تاریخ ایران می‌گوید که غربی‌ها در سال ۱۵۰۷ میلادی به خلیج فارس آمدند و چون به تجهیزات جنگی جدید و توانایی برتر مجهز بودند، موفق شدند بخشی از جنوب ایران را تصرف کنند و از ما باج بگیرند (البته به صورت تحمیل مناسبات ویژه تجاری). همین تاریخ می‌گوید سیطره غربی‌ها بر ایران که با نوع ویژه‌ای از زندگی جدید و خلاق همراه بود روز به روز گسترش یافت و به تدریج بر تمامی ارکان زندگی اجتماعی ایرانیان (زندگی در حد تعادل معیشتی - غارنی) تسلط یافت. این تسلط در ضمن این که پایگاه اجتماعی قوی در داخل لایه‌های اقتصادی - سیاسی - اجتماعی پیدا می‌کند از سویی نیز نفرت برانگیز است.

این تاریخ به ما می‌گوید که وابستگی اقتصادی - نظامی ایران که در پیش از این تاریخ (۱۵۰۷) شروع شده بود، همین اقتصاد غارنی در حداقل معیشت را نیز دچار بحران کرد. این بحران در ابتدا به دستگاه دولت سرایت کرد، یعنی برای اولین بار در تاریخ ایران، در زمان محمدشاه، دولت به شیوه مرسوم از تامین هزینه‌های عمومی خود بازماند و مجبور به استقراض شد. تا آغاز انقلاب مشروطه،

---

آقای دکتر حسین عظیمی در مقدمه کتاب خود (مدارهای توسعه نیافتگی در اقتصاد ایران) بحثی را جمع به «تعادل معیشتی» و علل آن کرده‌اند و این بحث را در بستر «جامعه‌سنی» گسترده‌اند که تا آن‌جا که به جامعه ایران مربوط می‌شود در خور بحث و انتقاد بسیار جدی است.

قسمت اعظم منابع اقتصادی ایران که به نحوی می توانست هزینه های دولت را تامین کند در گرو بیگانگان قرار گرفت، (۲۴ امتیاز انگلیس ها داشتند و ۲۷ امتیاز روس ها و از مملکت چیزی نمانده بود) دولت در مقابل با پول دریافتی هزینه های خود را کفایت می کرد. با پیدایش نفت و تامین نیازهای عمومی از جانب نفت و تغییرات پیش آمده در نظام اقتصادی ایران، این تامین هزینه ها نه به شیوه مرسوم ملت های «کاری»، بلکه به شیوه کهن - ولی به سبک نوین - از پول نفت تامین شد، و وابستگی سرعت بیشتری یافت. این وابستگی که پایگاه های اجتماعی قوی داشته و دارد در ضمن، خفت بار و ذلت بار هم می باشد و گه گاه که شرایطی دست به دست هم می دهد ایرانیان را بر آن می دارد که علیه آن بشورند، همان طور که خواهیم دید این شوریدن ها توفیتی نصیب این قوم نکرده است. ناگفته نماند که در لایه بالائی مدیریت این مرز و بوم، سه شخصیت استثنائی (قائم مقام - امیر کبیر - مصدق) تلاش کردند که هم مدار تعادل معیشتی - غارتی شکسته شود و هم مدار این وابستگی. اما در عمل از پشتیبانی جدی ملت برخوردار نبودند و در نهایت ناکام ماندند، و همان شیوه که کار گزاران بیشتر داشت و پایگاه قوی تر، و کار گزاران آن جدی تر و فعال تر بودند موفق شدند و بقیه شیوه ها به علت کمی کار گزاران و بی کفایتی در شدت و تکرار کارشان، ناموفق ماندند.

آخرین باری که ملت ایران دست به کار برهم زدن نظام قبلی افتاد، سال ۱۳۵۷ بود که نام انقلاب اسلامی به خود گرفت و بر اساس خواسته ها و شعارهای مقدس انقلاب می بایستی که همه آن ناکامی ها برطرف می شدند و هم امروز تلاش می شود که برطرف شوند و هم همگی آرزو داریم که آن مبانی ناسالم اقتصادی - سیاسی - فرهنگی اجتماعی را از بنیان برکنیم و اما و هزار اما، آمار و ارقام به ما این گونه می گویند: تولید ناخالص داخلی کشور در سال ۱۳۵۶ به مبلغ ۳۹۲۲ میلیارد ریال و در سال ۱۳۶۷ به قیمت ثابت به مبلغ ۳۱۴۲ میلیارد ریال و به میزان ۲۰ درصد کاهش داشته است. این ارقام می گویند نقدینگی جامعه از ۱۳۳۸ تا ۱۳۶۸ از ۵۱ میلیارد ریال به ۱۶۰۰۰ میلیارد ریال افزایش یافته است.

طی سال ۱۳۳۸ تا ۱۳۶۶ تولید ناخالص ملی ۵٫۲ برابر، قیمت‌ها ۱۴ برابر، و نقدینگی ۲۲۰ برابر شده است. بودجه سرانه دولت سالانه به طور متوسط ۱۰٪ تنزل یافته و از ۴۳ هزار ریال (در سال ۵۶) به ۱۲ هزار ریال (در سال ۶۷) رسیده است. این آمارها می‌گویند بیکاران زیادتر شده‌اند، کاردهی سرانه تنزل یافته است. واردات سرانه کشور در طی ده سال ۶۷-۱۳۵۷، به ۳۰۰۰ دلار رسیده و واردات سرانه کالاهای حیاتی و اولیه کشور ۴۵ دلار بوده، که در کل از راه فروش نفت تامین شده است. ارقام می‌گویند هر سال کسر بودجه مزمن و بسیار زیاد داریم، و ارقام می‌گویند دست کم سی میلیارد دلار هم بدهی داریم، و ارقام می‌گویند چاپ بی‌رویه اسکناس حیات پولی کشور را به خطر انداخته است. هم‌چنین این ارقام به ما می‌گویند که اگر پول نفت را حذف کنیم دوباره به «حداقل معیشت» و اقتصاد تعادل معیشتی می‌رسیم به اضافه این که آن مقدار جمعیتی که مهمان پول نفت بوده‌اند و با تولید بیگانه هستند (احتمالاً بیش از ۴۰ میلیون نفر) می‌بایستی از این دیار کوچ کنند و بقیه به عصر انسان‌های اولیه برگردند. همین آمار گواه این امر هستند که آن مدار توسعه نیافتگی و آن اقتصاد حداقل معیشت و آن «الگوی مصرف برون‌زا»<sup>۱</sup> در سراسری تندتری افتاده‌اند. ادبیات اقتصادی کنونی ما نیز می‌گوید که راه‌حل‌های جدی برای این کار ندارند، مگر راه‌حل‌هایی که در نهایت با ساختار این فرهنگ اقتصادی همخوانی ندارند. طبیعی است که چنین راه‌حل‌هایی فاقد کارایی هستند و عموماً هم با تعداد فضایی شرطیه شروع می‌شوند که اگر مدیریت چنان شود، اگر آموزش و پرورش چنان شود و اگر...

می‌دانیم که قضایای شرطیه علمی نیستند و ابطال هم نمی‌شوند و البته کمکی هم به شناخت نمی‌کنند. واقعیت این است که کاویدن این مشکل، رشته‌های متفاوت کارشناسی و اساتید مختلف و تخصص‌های متفاوتی را می‌طلبد.

۱ «مراجعة کنید به مقاله «ضرورت تحول در مدیریت توسعه اقتصادی کشور» به قلم جناب آقای دکتر ابراهیم رزاقی، مجله سیاسی - اقتصادی، شماره ۵۶ - ۵۵.

نکته‌ای که در بدو امر به ذهن متبادر می‌شود این است که مشکلات، مشکلاتی اقتصادی هستند، و طبیعی به نظر می‌رسد که پاسخ به این مشکلات اقتصادی را از اقتصاددان‌ها بپرسیم. اگر به فرض، با از اقتصاددان‌های وطن خود سوال کنیم که به این مشکل‌ها چه پاسخی می‌دهند؟ پاسخ خواهند داد که با راه‌حل اقتصادی ندارند (که گفته‌اند) یا خواهند گفت راه‌حل می‌دهیم (که پراست در مطبوعات و کتاب‌ها) کسی هم توجه نمی‌کند. اگر بپذیریم که راه‌حل‌های خوب ارائه می‌شود و کسی نمی‌پذیرد، آن‌گاه باید قبول کنیم با توجه به این که حاصل عملکرد اقتصادی نامطلوب است و راه‌حل‌های مناسب هم وجود دارد، پس مشکل از مدیران و کارگزاران است. حداقل در بدو امر نگارنده این‌طور چنین اعتقادی ندارد. پس مشکل در کجا است؟

به واقع «علم اقتصاد» هم چون «علم سیاست» و یا «جامعه‌شناسی» از جمله علوم انتزاعی‌اند. انتزاعی بودن این علوم یعنی چه؟ این علوم می‌گویند، می‌بایستی رفتار افراد را در جامعه خاص و در زمان خاص و در بستر خاص و از زاویه‌ای خاص مورد مطالعه قرار داد و قواعد رفتاری آن را استخراج کرد، استخراج آن قواعد رفتاری در صورت نظام یافتن و جامعیت نظری، تبدیل به علم آن رفتار خاص می‌شود. ما رفتارهای متفاوتی در جامعه می‌کنیم رفتار سیاسی، رفتار عبادی، رفتار اقتصادی و... در واقع هم در سطح فرد، هم گروه و هم ملت، ما رفتارهای متفاوتی را شکل می‌دهیم. رفتاری را که به تولید کالاهای مورد نیاز مادی تخصیص می‌دهیم یعنی نحوه برخورد افراد در جامعه با یکدیگر، با طبیعت، با ابزار، با سرمایه و... جهت رفع نیازمندی‌های اقتصادی را رفتار اقتصادی می‌گوئیم. ما هیچ‌گاه در جامعه با رفتار اقتصادی مجرد برخورد نمی‌کنیم. جهت مطالعه ممکن است چنین کنیم ولی در عمل، رفتار اقتصادی فرد در هر جامعه‌ای در پهنه گسترده‌ای از رفتار متقابل فرهنگی (به وسیع‌ترین معنی که به تمامی رفتارها وحدت ببخشد) پیچیده شده است، و اجتماع، تاریخ است. یعنی این رفتار اقتصادی خاص در طول تاریخ شکل گرفته، استحکام یافته و به تعبیر

جامعه‌شناسان «ساخت یافته» است و همین امر آن را قابل مطالعه نموده است و هم چنین قابل پیش‌بینی.

تقریباً در میان عالمان رشته‌های متفاوت، مرسوم است که می‌گویند برای شناخت یک پدیده باید گذشته آن، یعنی پیدایش و رشد و رفتار گذشته و... آن را مطالعه کرد تا به کشف قانونمندی رفتاری آن آگاه شویم و این آگاهی موجب شناخت وضعیت کنونی آن می‌شود و در نتیجه این امکان را برای ما ایجاد می‌کند که آینده آن را پیش‌بینی کنیم. هیچ‌یک از مقوله‌های اقتصادی که در علم اقتصاد بررسی می‌شود اقتصادی نیست مگر این که پا به داخل جامعه نگذارد و با خاک یکسان هم بازی نشود. شما از «پول» مقوله‌ای اقتصادی تر دارید؟ آیا هیچ فکر کرده‌اید که این «پول» فقط در حلقه رفتار اقتصادی مجرد دارد، همین که داخل اجتماع شود، اولین سوالی که مطرح می‌شود این است که کدام «کارگزار اجتماعی» و به چه «منظور» از آن استفاده می‌کند، همین که پای کنشگر اجتماعی به میان آمد، «پول» مقوله‌ای اجتماعی می‌شود. اجازه بدفید یک مثال ساده بزنم، با این که پول در همه جهان در ماهیت یکی است ولی در اجتماع‌های متفاوت به گونه‌ای متفاوت به آن دست می‌زنند. ملت‌هایی که پول را «بازار مبادنه» و «تسهیل‌کننده مبادله» و «بازار سنجش ارزش» می‌دانند، رفتار عمومی اقتصادی - اجتماعی آنان چنان است که درجایی کالایی تولید کنند و برای رفع نیاز خود پول را به جریان بیندازند، و اگر بحرانی در سیستم تولید و توزیع آن‌ها به وجود بیاید، تمامی تلاش‌شان را به کار می‌برند که سیستم را اصلاح کنند، ممکن است در این روند سالم‌سازی، از سیاست‌های پولی نیز بهره ببرند. اما در مقابل، ملت‌هایی هستند که اهل تولید نیستند و نبوده‌اند. این‌ها پول را کالای مصرفی تلقی می‌کنند. هم در سطح فرد، هم گروه و هم در سطح ملی، به دنبال پول می‌گردند. تمام مشکلاتشان را می‌خواهند با پول حل کنند، تمامی مفاصل و تمامی سوء مدیریت و تمامی بی‌کفایتی‌های موجود در شبکه تولید و توزیع موجود را می‌خواهند با پول حل کنند. استمدادی که کشورها به کشورهای دیگر

برای پول می کنند، استمدادی که از بانک های مرکزی برای نشر پول می کنند، انباشتن حجم نقد ینگگی ها (و همه در چاه ویل مفاسد گم شدن آن پول ها)، همه و همه حکایت از همین نوع نگاه به پول و در نتیجه به کار گرفتن آن می کند. بقیه مقولات اقتصادی متحقق در جامعه نیز از «اجتماعی» بودن ناگزیرند. کاری که آدم های یک جامعه با مقوله های علوم متفاوت می کنند، تن کردن لباس جهان بینی خود بر تن آن مقوله ها است، مقوله ها را آن طور که هست نمی فهمند، آن طور که فرهنگشان می آموزاند می فهمند. به عنوان مثال، فرهنگ های اقتصادی حداقل معیشت یا اقتصاد بخور و نمیر، یک نوع فهم از نظام صنعتی غرب دارند و یک نوع رفتار را در رابطه با آن سامان می دهند و فرهنگ های صنعتی نوعی دیگر. ژاپنی ها مکانیزم حیات اقتصاد صنعتی را در کار خلاق و کار سازمان یافته خردورز و نوآوری و رقابت را در تلاش و کوشش می دیدند، رقابت و تلاش مسالمت آمیز برای حداکثر بهره برداری بهینه از کالای کمیاب، در نتیجه میدان مبارزه با غرب را این گونه سامان دادند و توانستند در مقابل آن بایستند. اقتصاد معیشتی - غارتی نیز مفاهیم فرهنگ خود را بر تن نظام اقتصادی غرب می کند، آن را دزدی و غارتی می داند؛ در نتیجه مبارزه را به گونه ای دیگر سامان می دهد. برای گرفتن دزد نیاز به سروصدا کردن و راه افتادن و فریاد کردن است. در نتیجه در این فرهنگ اگر دست دهد فریاد می کنند، راه پیمایی می کنند و...

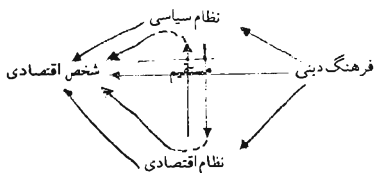
می بینیم که دو نوع نگاه که اجتماعی - تاریخی هستند دو نوع نتیجه و عملکرد به بار می آورد. فرهنگی که اقتصاد را رقابت (به معنی اقتصادی آن) می داند، وقتی نمی تواند رقابت کند دست به اصلاح و سالم سازی تمامی نظام اقتصادی می زند، نظام تولید، توزیع، مصرف خود را بازنگری می کند و... نظامی که اقتصاد را فرصت های طلانی، دزدی، غارت، حداقل معیشت، و بالاخره تدبیر آن را به دست طبیعت با دیگر نیروها می داند، وقتی در مقابل حریف شکست خورد، برای تبیین آن، از مقوله های فرهنگ شخصی - قبیلگی کمک می گیرد مانند، جوانمردی، ناجوانمردی، تحمیلی، دشمنی شخصی، خودخواهی و در یک

کلام باروش روانشناسی قوا، که روش بی کفایت و کهنه و مرده است می خواهد موضوع را بشناسد. خوب اگر اموری اقتصادی باشند «اجتماعی» هم هستند و آن به این معنی است که «تاریخی» هم هستند. اگر «اجتماعی - تاریخی» باشند به این معنی است که برای شناخت آن باید خود پدیده را در بستر خودش و در طی زمان مورد بحث کاوید و در نتیجه به قانون مندی های آن رسید. به عبارت دیگر نمی توان قانون مندی دقیق پول ایران و تورم آن را با خواندن قانون مندی پول فرانسه و آراء آفتالیون فهمید (البته آن ها فهم انسان را غنی تر می کند) خوب، حالا به این نکته می رسیم که این اساتید و عزیزانی که می خواهند ما را به سالم سازی روابط و فعالیت های اقتصادی راهنمایی کنند، با چه علمی و از کدام فرهنگ می خواهند ما را سیراب کنند و راهنمای مشکلات ما باشند؟

رفتار اقتصادی همانند رفتار سیاسی، اجتماعی و دینی نظام مند است. این چهار نظام یا سیستم با روابط متقابلی که با یکدیگر دارند سیستم بزرگتری را که به سیستم «فرهنگ» معروف است، به وجود می آورند. چه کسی نظام اقتصادی ایران را در بستر تاریخ و در رابطه با آن سه نظام دیگر مطالعه کرده و قانون مندی آن را استخراج کرده است؟ مطالعاتی که تا به حال انجام گرفته، تحت تاثیر ادبیات ویژه ای قرار دارد و بیشتر به شکل بندی تولید مادی نظر دارد که آن هم کامل نیست و احتیاج به بازنگری دارد. کتاب های موجود اقتصاد ایران محدود به تعداد انگشتان دست و تقریباً همگی آن ها دیدی آماری دارند، یعنی چند آمار را کنار هم گذاشته اند و بعد تلاش در تبیین آن ها کرده اند.

رفتار اقتصادی متناظر است با عقاید اقتصادی و هر دو با عقاید سیاسی متناظرند و با رفتار سیاسی و همین طور دینی. فرهنگ دینی از پنج جهت بر روی فرد اقتصادی به طور نظام وار تاثیر می گذارد، و سپس از آن تاثیر می پذیرد.





چه کسی این‌ها را کاویده است؟

ما در تاریخ خود اصلاً چنین تحقیقی را سراغ نداریم. ما داد و ستد نظام سیاسی، اقتصادی خود را در بستر تاریخ نکاویده‌ایم، ما هنوز نمی‌دانیم آراء سیاسی گذشته چرا به صورت تائید خود کامگی نشوریزه شدند و چگونه بر اقتصاد مسلط شدند و آیا می‌توان بدون شناختن گذشته و استخراج قواعد آن، حال را فهمید؟ و برای آینده طراحی قانون‌مندی به دست داد؟

ما می‌دانیم در غرب که دارای نظام‌های متفاوتی نسبت به نظام‌های ما هستند این مطالعات به ریزترین صورت انجام گرفته است. تاریخ طولی عقاید اقتصادی غرب از مرکانتلیست‌ها و فیزیوکرات‌ها، کلاسیک‌ها، سوسیالیست‌ها و... انواع و اقسام آرائی که در کتاب‌ها می‌خوانیم بیانگر این تناظر افکار با رفتار سیاسی است و تفاوتی که بین آراء اقتصاددانان کشورهای متفاوت وجود دارد بیانگر تفاوت اجتماعی این رفتارهای اقتصادی می‌باشند. افکار مرکانتیلیستی به زمان طلا و نقره مربوط است، فیزیوکرات‌ها به تسلط کشاورزی و کلاسیک‌ها به ظهور صنعت و نوکلاسیک‌ها به دولت رفاه.

ما می‌دانیم که در رشته اقتصاد، علوم سیاسی و جامعه‌شناسی، فرد غربی را مطالعه می‌کنیم و زمانی هم می‌خواهیم برای مشکلات خود راه‌حل‌هایی ارائه دهیم در ذهن خود آراء و نظریه‌ها و رفتار و قانون‌مندی فرد غربی - صنعتی - خردورز (به معنی ما کس و بری) را مورد نظر داریم. غربی‌ها وقتی از اقتصاد صحبت می‌کنند از تمامی پهلوها شخص اقتصادی خود را مطالعه می‌کنند و قواعد روابط

او را استخراج می‌نمایند (و این کارها را کرده‌اند). در واقع از آن‌جا که علم اقتصاد علمی انتزاعی است، هر کس می‌خواهد از اقتصاد صحبت کند باید بگوید، کدام اقتصاد و مربوط به کدام شخص اقتصادی و در کدام بستر تاریخی و در کدام مرحله تاریخی؟ ما به صورت تحلیلی - ساختاری - کار کردی با مایه‌های تاریخی هنوز نمی‌دانیم در گذشته چرا در حد تعادل معیشتی متوقف بوده‌ایم؟ اگر آن را ندانیم، امروز مجبور می‌شویم ناخواسته یا خواسته نسبت به مقولات اقتصادی مغرب زمین فرافکنی کنیم، و این کار را تا به امروز کرده‌ایم.

تقریباً تمامی راهنمایی‌ها و دستورالعمل‌های اقتصادی نهفته در کتاب‌های موجود اقتصادی از جمله کتاب «مدارهای توسعه نیافتگی در اقتصاد ایران» برآمده از رفتار فرد خردورز صنعتی غرب است. شما وقتی راهنمایی می‌کنید که فلان اداره را به فلان شکل تبدیل کنید، در واقع مصداق همین امر است، غافل از این که آن نیرویی که سازمان برنامه فعلی را از کار و توان و کفایت انداخته، اداره مورد نظر شما را نیز از کار می‌اندازد، مگر این که سوابق آن شکافته شود و اگر بشکافیم احتمال دارد به راه‌حل‌های دیگر برسیم و در این شکی نیست.

واقعیت این است که هر اقتصادی به جهان بینی و فلسفه الهیاتی (در جامعه دینی مثل ایران) و یا غیر الهیاتی (مثل سودمندگرایی امروز غرب) تکیه زده است. در واقع نوع رفتار اقتصادی هر قومی بیانگر نحوه نگاه کردن او به تاریخ و اجتماع و جهان و آخرت نیز می‌باشد. اقتصاد بدون فلسفه و جهان بینی که نمی‌شود. آن فردی که اقتصاد صنعتی غرب را می‌گرداند همه می‌شناسیم. یعنی برای ما نوشته‌اند و خوانده‌ایم و تکرار کرده‌اند که جهان بینی او عوض شد. انسان محور زمین شد، اقتصاد محور کارهای زمینی او شد، کار می‌کرد نه به عنوان «دوزخی روی زمین» و نه به عنوان این که کار را شرط لازم می‌دانست، بلکه کار برای او عبادت بود، و آن را وسیله تحقق مجد و کبریایی خداوند بر روی زمین می‌دانست، کار می‌کرد تا شاید مورد بخشش خداوند قرار گیرد. و رموز طبیعت را کشف

می کرد تا به قدرت خداوند بیشتر پی ببرد. از کار احساس ملال و خستگی نمی کرد، کار را وسیله شریف شدن می دانست، می خواست تا در کالای کار ورزیده شود و... امروز نیز می خواهد تا از «زمان» بهره ببرد از زمین لذت ببرد و با حداقل زمان و هزینه، بیشترین بهره را ببرد. اما در هزارسال گذشته شما در ایران، کجا یک جهان بینی «تولیدی» دارید؟ اگر کتاب های اخلاق علمای دین را بکاوید به علت این که نظام معیشتی - غارتی بود و جامعه به تخفیف تنش ها نیاز داشت - و یکی از کار کردهای اخلاق تخفیف تنش های اجتماعی است - همه دستورات حول محور تخفیف تنش ها در مصرف و توزیع است.

در امور مربوط به دنیا و مال (در واقع تلاش برای تولید کالاهای کمیاب مورد نیاز) تقریباً مجموعه کتب اخلاقی که به طور عمومی مردم را از روی آن موعظه می کنند و کرده اند از این سرفصل ها بیرون نیست و هر کس هم که توانا تر و جذاب تر و دلربا تر و با احساس تر، دنیا را از ریشه بکند محبوب تر است. موعظه ها را می توان به چند دسته تقسیم کرد، در ابتدا شخص اقتصادی، مورد هدف مستقیم قرار می گیرد و تمامی نیروهای محرکه او زیر عناوینی هم چون مذمت غرور و خودخواهی، طمع و حرص و زیاده خواهی و... به شدت مورد حمله قرار می گیرد و از زوایای مختلف چنان کوبیده می شود که چیزی از «شخص اقتصادی»، باقی نمی ماند.

دسته بعدی از رئوسی تشکیل می شود (تحت عنوان نکوهش دنیا، حقیقت و ماهیت دنیا برای انسان، نکوهش ما و کراهت مال دوستی، رهایی از مفاسد مال، ستایش قناعت و قطع امید از مال، داروی کسب قناعت، نکوهش توانگری و ستایش ننگدستی، نکوهش شهرت و فضیلت گمنامی، نکوهش آرزوی بلند - طول امل - و فضیلت بی آرزویی برای دنیا - قصر امل -)، که تصویر دنیا و اقتصاد را در آن به این جا می کشد که «مال و جاه به ذات خود دوست داشتنی نیستند بلکه علاقه به این ها از قبیل آن است که انسان در خانه اش دستشویی برای قضای

حاجت لازم دارد « در واقع اقتصاد و تلاش و کوشش با مقداری آب شسته و (اگر هم نبود با کلونگی) پاک می‌شود و انسان، جسمی و فکری از وجود آن مطهر می‌شود و دست از هر چه تلاش است می‌شوید. البته گه‌گاه و آن هم گذرا و به سرعت اشاره به تجویزی به اندازه حداقل معیشت شده است. که آن قدر کم است که جایگاهی جدی ندارد در واقع هر دو بخش همین اخلاق است که متناظر با بخش تولید اقتصاد گذشت و حال است، و به طور قطع زیربنای نامناسبی برای اقتصاد صنعتی است.

دسته دیگر از اخلاقیات نیز وجود دارد که از زاویه دیگری حرکت می‌کنند و آن‌ها هم در مجموع، شخص اقتصادی را از تلاش در دنیا باز می‌دارند، مثل کلیه سرفصل‌هایی که تحت عنوان محاسبه نفس، یاد مرگ، سخن‌گور با مرده، توصیف زمین محشر و اهل محشر، کیفیت پریش در روز قیامت و... می‌آیند که چنان وحشتی در شخص اقتصادی ایجاد می‌کند که تحرک را از او می‌گیرد.

واقعیت این است که آن فتصادی را که شما می‌خواهید به حرکت درآورد شخص اقتصادی (با ویژگی‌هایی که می‌خواهید) ندارد و جهان بینی این کار را هم ندارد. در آموزش‌های سنتی ایران که مزاجی اشعری - عرفانی دارد اقتصاد هیچ جایگاهی در روی زمین ندارد و فلسفه زمینی هم برای آن متصور نیست. بزرگان که آموزگاران این فرهنگ بوده‌اند، و الگوی فرهنگی آن‌ها هنوز حیات دارد. واقعیت این است که ایرانی‌ها ز دیدگاه نظری، هم از اعمال قدرت سیاسی دست کشیدند و هم از زندگی فعال اقتصادی، اولی را به ترک‌های شمال شرقی واگذاشتند، دومی را به اقتصاد بخور و نمیر کاهش دادند و این هر دو در سطح نظری است و در عمل مسائل بگونه‌ای دیگر هم اتفاق افتاد. هیچ سطح نظری آماده‌ای برای اقتصاد صنعتی ندارند، آن چه هست برگرفته از ادبیات غربی و به

۵ «آداب و اخلاق اسلام»، ابوالحسن ورام بن ابی‌فراس - ترجمه محمد رضا عطایی - نشر بنیاد پژوهش‌های اسلامی ۱۳۶۹ هجرتی می‌توان به کتاب‌های: «احیاء العلوم»، غزالی و یا «معراج السعاده» ملاحمد نرقی رجوع کرد.

سختی مغلوب آن‌ها است و تا این‌ها همراه با نهادهای اجتماعی و کنش و واکنش اجتماعی خود تصویر نشوند، مشکل حتی در سطح نظری هم گشوده نخواهد شد.

باری آن آموزش‌های توزیع عادلانه و تقسیم فقر و نبود تولید و گداپروری، زندگی کردن «به‌هزینه دیگران» را می‌آموختند، و به صورت‌های مختلف آن‌را توجیه می‌کردند تا گزند اخلاقی آن‌را (الگوی مصرف برون‌زا تا کجا ریشه دارد) بکاهند، حافظ، مولانا، غزالی، ابوسعید ابوالخیر و ائمه صوفیان و علمای گذشته این الگو را القا می‌کردند، و تا آن‌جا که می‌توانستند دنیا و تلاش در آن را خوار و تحقیر می‌کردند. اجازه بدهید گذشته و تاریخ بلند و پرمخنوی آن‌را بگذاریم و اشاره‌ای به امروز بکنیم. قبل از ورود به این قسمت اجازه بدهید که با این پیش فرض شروع کنم که آموزش‌های دانشکده اقتصاد، علوم سیاسی - جامعه‌شناسی تقریباً غیربومی‌اند و تقریباً روابطشان به علت تفاوت در پیش فرض‌هایی که پشتوانه ارتباط معنی‌دار اجتماعی است، با جامعه ما قطع می‌شود. این دانشکده‌ها بیشتر به تکه‌ای از فرهنگ کشورهای صنعتی می‌مانند و با این پیش فرض پذیریم که علوم تدریس شده در این دانشکده‌ها اثری هرچند جزئی روی دانشجویان ندارد، یعنی اگر دانشجو هزار بار اخلاق ریاضت‌کشی «پبوریتی» را در اقتصاد بخواند هیچ از آن‌انگونی نمی‌گیرد. و هم‌چنین پذیریم که ستاره‌های روشنفکری دانشگاهی به شرطی در مردم و حوزه وسیع‌تری از دانشگاه موثر واقع شده‌اند که با فرهنگ بومی درآمیخته از آن سیراب و در هر حال پاسخ‌ها را از دل آن فرهنگ درآورده‌اند. جلال‌آل احمد، دکتر شریعتی و امروز دکتر سروش از این نمونه‌ها هستند. این‌را هم بپذیریم که این فرهنگ از گذشته دور دغدغه تنظیم توزیع و مصرف را داشته است و نه دغدغه تولید را (علت آن بیرون از این بحث است). این‌ها ستاره‌هایی هستند که می‌توانند با فرهنگ بومی و سنتی ارتباط برقرار کنند، این‌ها هم نوآورند و هم مقبول. اگر به تکه‌هایی از آراء این فرزندان بزرگ و محبوب این فرهنگ بپردازیم آن‌گاه مسئله جهان‌بینی جهت‌دهنده و تفسیرکننده رفتار اقتصادی روشن خواهد شد و هم روشن می‌گردد

که آن اقتصاد صنعتی در ایران، فلسفه و جهان بینی ندارد و هم مشخص خواهد شد که این جهان بینی برای تولید آن اقتصاد عقیم است و اگر استدلال های من رضابت بخش باشند نسخه هایی که برای بهبود اقتصاد می پیچند تغییر خواهند کرد.

مشکل مرحوم جلال آل احمد، مشکل کار کردن کارگران موهوم (که قطعا در ایران نبودند) بود در اول کتاب غرب زدگی به این نکته اشاره دارد، شعری که حکایت از زحمات طاقت فرسای کارگران اروپایی دارد، همان هایی که سوسیالیزم ندای آن ها بود. او شخص نیزبین و زحمت کش و روشن و فداکاری بود، دغدغه توزیع عادلانه داشت، می دانیم که به شدت تحت تاثیر سوسیالیزم بود. البته سوسیالیست های اروپایی صحبت از جامعه ای می کردند که تولید بیش از اندازه و انبوه در آن صورت می گرفت ولی توزیع عادلانه نبوده است. اما سوسیالیست های ما از تولید بحثی نمی کردند، نحوه توزیع پول نفت می آزرده شان که هنوز این تفکر ادامه دارد. از لابلای بحث های کتاب «مدارهای توسعه نیافتگی» و آن «منحنی لورنز»، «ضریب جینی» و داستان زابلیان و... هم همین برمی آید.

دکتر شریعتی فرزانه ای بزرگوار و مسلمان معتقدی بود و به غیرت دینی قلم می زد، از قبیله عالمان دین، که معلم عشقش او را به کارزار کشیده بود. در یک کلام چربندگی نظرش با اسلام ابوذری بود یعنی توزیع عادلانه (از کجا؟ خدا می داند! می دانیم که بنی امیه غارت می کردند؟ غنیمت نام می نهادند، تولیدی در کار نبود و همین هم تبدیل به الگوی رفتاری شد که از بحث ما خارج است.) ایشان می گفت اگر یک شتر با بار از سوراخ نه سوزن بتواند عبور کند، یک سرمایه دار هم می تواند به بهشت وارد شود (شبهه بحث های مربوط به محرومین در جامعه بی تولید در کتاب مدارهای توسعه نیافتگی). شما می دانید که آن عملکرد گذشته و این سخنان و عملکرد امروز با یکدیگر متناظرند و بازتاب آن خشکاندن تولید از ریشه است که خشکیده است.

اما امروز از همه ذیصلاح تر از اساتید دانشگاه که به علوم اسلامی تسلط کافی دارند و سیراب اند از فرهنگ دینی و بسیاری رشته های علوم انسانی را به تفصیل می شناسند و دغدغه دینی دارند چنان آقای دکتر عبدالکریم سروش هستند. ایشان کمتر به اقتصاد و اجتماع و سیاست می پردازند و بیشتر به اخلاق و فلسفه، کلام، تفسیر، معرفت شناسی و... علاقمندند ولی به دلخواه یا به اجبار سری به این گونه مشکلات نیز می زنند. ایشان در مقاله بلند «صناعت و قناعت» که به گفته خودشان مسئله نکتولوژی و برخورد فرهنگ ما با آن از دغدغه هاشان بوده، مطالبی آورده اند. اول این که باز هم مسئله تولید نکردن ما و به هزینه دیگران زیستن ما و مصائبی که از این بابت می کشیم حتی دین مان (که مشغله اصلی ایشان دینداری سنت) را که این بی قوتی اقتصادی به خطر انداخته، آن قدر نمی آزرده اند که تولید غربی ها، گمان می رود که ایشان در این نوشته ما را به عوض «شخص اقتصادی» غرب گرفته اند. و ما را از مصرف نکتولوژی برحذر داشته اند.

مصرف نکتولوژی را به اندازه «اکل میته» تجویز کرده اند. این اصطلاح عربی و فقهی است. اکل یعنی خوردن، میته یعنی مرده و مردار. و این از یک قاعده فقهی برمی خیزد که «الضرورات تبیح المحظورات»، که در هنگام ضرورت و احتیاج، امر حرام، مباح می شود. به عنوان مثال اگر شخصی در حالت مرگ ناشی از گرسنگی قرار گرفت مجاز است گوشت مرده را بخورد. می بینید که این نزدیک است به همان تز «تعادل معیشتی» به اندازه «اکل میته». می دانیم که انسان گرسنه اگر مجبور شود گوشت مردار را بخورد، یک شکم سیر که نمی خورد، اگر گرفتار شود آن قدر می خورد که تمیرد، به همین دلیل هم اصطلاح «باندازه اکل میته» را به کار می برند، یعنی خوردن در حداقل نیاز. دکتر سروش این تعبیر را برای یکی از ابزارهای فعالیت اقتصادی که دنباله دست و فکر و تلاش شخص اقتصادی است به کار برده اند.

وقتی تعبیر «پیورترین ها» راجع به پژوهش های علمی و کار و تلاش و

خلاقیت در سرمایه گذاری را می بینیم متعجب می شویم که کار کنیم برای تحقق سلطنت خداوندی بر روی زمین و ظهور و تجلی مجد و کبریایی ملکوت اعلا و تجسم مادی آن در زمین که شاید این موجب توفیق اخروی شود، و از طرف دیگر می بینم که هزار سال کار نکرده ایم، تولیدی انباشته نکرده ایم، دوست سال است که به علت کار نکردن اسیر دست بیگانه ایم و آن همه ضربه کار نکردن را خورده ایم، و با این که اوضاع اقتصادی این گونه فلج شده، و با این همه تنبلی مفرط و آن فرهنگ قضاقدری فلج کننده که روح آن همه جا حضور دارد و در تمامی لایه های اجتماعی - شخصیتی ما ته نشست شده، این بزرگوار و این فرزانه زمان، کار و حاصل آن، که ابزار کار است را به نجاست حرام نشیبه کرده است و خوردن آن را به اندازه تعادل معیشتی تجویز کرده است.

در فرهنگ گذشته ما دنیا به مردار نشیبه شده است و طالب و پژوهنده آن به کلاغ، و این سخن به ظاهر در همان راستاست (البته این فرهنگ نهادی شده اقتصادی ایران است، برداشتی اقتصادی از دین نیست) این اصطلاح نکات ریزو ظریف دیگری هم دارد که به آن اشاره می کنم ولی به احتمال قوی، منظور نظر ایشان نبوده است. شما می دانید که در فرهنگ رایج تعبیری داریم که بوی و رنگ جهان بینی اقتصادی ما را دارد، مثل «مرده خوری»، بیچاره ای می میرد از قضا دیگران سیراب می شوند، به هزینه دیگران زندگی کردن، آن هم الگوی مصرف برونزا است. «مرده خری» شنیده اید، یعنی چیزی را مجانی استفاده کردن، برداشتن، خوردن، ناوان ندادن، مرده خوری و مرده خری الگوی مصرفی برونزا (که اسمی آکادمیک است) تعادل معیشتی، اقتصادی قبیله ای - غارتی و اکل میته ... هر کدام از این اصطلاحات پنجره ای هستند که ما از آن می توانیم سر در داخل فرهنگ خود کنیم و آن را بکاویم. البته بعضی ها غنی تر و پر نورترند، بعضی ها کم نورترند. شما می دانید، چهره هایی در ایران محبوب و دلفریب هستند که از فعالیت اقتصادی به دور باشند و یکپارچه معنویت. معمولا کسی هم که کار نمی کند بالا جبار به هزینه دیگران زندگی می کند. مکانیزم های این که



چهره های عرفانی که قدرت دینی بودند نیاز به قدرت اقتصادی و سیاسی شان را چگونه پوشش می دادند از حدود این بحث خارج است، ولی قطعاً تبعات نامطلوبی در اقتصاد داشته است.

ایرانی ها یک ماه محرم، یک ماه رمضان، یک ماه صفر، ایام فاطمیه، و در عزاداری های سوم، هفتم، چهلم، شب سال مرده ها و ... خلاصه حدود نیمی از سال را با افرادی به سر می برند و از کسانی آموزش می بینند که حرمت وجودی آن ها به این است که دنیا را تقبیح کنند، سلسله مراتب ارزش گذاری در نظام دینی آن چنان است که هر کس توانا تر باشد که در عرفان نظری و عملی دنیا را تحقیر کند و به آسمان بیشتر بپردازد در نزد امت و اطرافیان محبوب تر است. بسیار خوب، از یک طرف کالاهای کمیاب مورد نیاز است و از سوی دیگر از جنبه نظری تلاش برای نامین آن تجویز و تاکید نمی شود، این هم یکی از موارد مهم ایجاد ریاکاری و زدوبند و ... است، که فرهنگ ما مشحون از آن است.

جهان بینی امروز اقتصاد ایران از جنبه نظری پشت به دنیا است و جهان بینی اقتصادی که دانشگاه تدریس می کند و از کتاب های توسعه تجویز می شود رو به دنیا است. البته باز سخن از برداشت شخص نیست، سخن از امر تحقق یافته است، و زمانی که سرتاسر کتاب های «اقتصاد ایران» را می کاویم از جمله کتاب «مدارهای توسعه نیافتگی» این احساس دست می دهد که این دستورالعمل ها برای اقتصادی تدوین شده که مسئله جهان بینی اقتصادی آن حل شده است.

این اقتصادی که داریم فلسفه آن را هم داریم، همان است که به صورت مختصر شرح کردم، فلسفه مرده خوری در پشت آن است. آن اقتصاد نوینی که در پی تاسیس آن هستیم و می خواهیم وارد کنیم و حدود ۲۰۰ سالی است که در آن دست و پا می زنیم فلسفه ندارد. همه راه حل های بدون پشتوانه است، آن چه در دانشگاه تدریس می شود شخص کاری اقتصادی، خستگی ناپذیر خردورز را تربیت نمی کند و آن چه که در حوزه های دیگر فرهنگی تربیت می شود خلاف جهت آن است. میراث اجتماعی - روانی گذشته هیچ تناسبی با ساختار اقتصادی

مورد نظر ندارد چه کسی و چگونه آن را بازسازی یا چاره‌سازی می‌کند؟ مگر نیروی انسانی عامل اولیه و مهم‌ترین عامل تولید نیست؟ هر اقتصادی یک نیروی ویژه دارد، اگر اقتصاد نوین می‌خواهیم حداقل طرح نظری انسان خلاق و فعال در دنیا را نیز باید به تصویر بکشیم، زندگی نو با فکر نو متناظر است. در نهایت به نظر نگارنده اگر تمامی این بحث‌های اقتصادی، نتواند رفتار اقتصادی گذشته را نظام‌وار و چند پهلو شناسایی کنند و معایب آن را رفع کنند بی‌کفایت‌اند و تعدادی آمار برای سرگرمی. البته همه مشکلات از این جا ناشی نمی‌شود، ولی این بخش از آن است. علوم اقتصادی ما، جوانان «اقتصاد بومی» نفهم، نازپرورده تنعم، کم کار مدعی به وجود می‌آورد. و همه مشکلات را در ضرب اول از خود باز می‌کنند و به گردن دولت و استعمار می‌اندازند، که این همان تفکر قضاقدری و سلب مسئولیت فردی و سلب اشتراک مسئولیت اجتماعی و روحیه منفی و انتظار داشتن از دیگران که بیایند و کار را درست کنند است. و البته این‌ها هیچ کدام دلیلی بر پوشش خطا کاری مدیران نیست. ■

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی